

چگونه آزار و سوء رفتار در کودکان به
خشونت و بزهکاری منجر مے شود؟





مرکز عدالت
برای کودکان و نوجوانان

چگونه آزار و سوءرفتار در کودکان به خشونت و بزهکاری منجر می‌شود؟

محمد دهگانپور

عضو کالج روانشناسان اونتاریو کانادا

مقدمه

وقتی نوزادی به دنیا می‌آید و در محیط خانواده قرار می‌گیرد، از ابتدا دنیای وجودی نوزاد شکل گرفته و همزمان با رشد داخلی، رشد مغزی در ارتباط با دیگری، یعنی مادر شکل می‌گیرد.

نوع پاسخ دهی محیط است که باعث شکل‌گیری ساختارهای اساسی مغزی و ساختارهای اساسی عاطفی و روانی در نوزاد می‌شود. نوزادی که کودک و بزرگسال آینده می‌شود و باید گام‌هایی برای تحول و رشد خود و جامعه بردارد.

آزار یکی از تجارب مخربی است که در مفهوم «سوءرفتار» می‌شناسیم، سوءرفتار مفهوم وسیع‌تری است طلاق یکی دیگر از تجارب مخرب می‌تواند باشد، مشکلات مالی خانواده‌ها و عواقب آن می‌تواند عامل دیگری باشد.

می‌دانیم که از ابتدا که روند رشد کودکان آغاز می‌شود، آنها از یک وضعیت آشفته به سمت وضعیت منسجم حرکت می‌کنند و دنیای روانی انسان هم‌زمان با رشد مغزی شکل می‌گیرد. در واقع همان‌گونه که بر اثر تجارب محیطی، ساختارهای اساسی مغز شکل می‌گیرد، هم‌زمان ساختارهای عاطفی و هیجانی نیز در کودک ساخته می‌شود، توانمندی شناختی و عقلانی در فرد شکل می‌گیرد.

وقتی ما صحبت از محیط پاسخ ده می‌کنیم، چند فاکتور را در نظر می‌گیریم تا ببینیم چقدر محیط، فضایی را مهیا می‌کند که رشد کودک به صورت بهینه تحقق یابد. محیط پاسخ ده، اول اینکه محرک‌های لازم برای رشد کودک همچون بازی، همدلی و ... را ایجاد می‌کند و دوم اینکه کودک را در برابر محرک‌های مخرب محافظت می‌کند.

نقش والدین در ایجاد دل‌بستگی ایمن

والدین همچون سپری کودک را محافظت می‌کنند تا کودک در محیطی عاری از اختلال رشد کند. در اثر تعامل میان نوزاد و والدین، نوزاد یک اصولی را میان خود و دیگران، یا نوع ارتباط گیری با محیط بیرونی را سازمان می‌دهد.

به همین دلیل در تاریخچه روانشناسی ما با بحثی به نام «دلبستگی» مواجه می‌شویم. نوزاد از همان ابتدا شروع می‌کند با مادر به عنوان اولین موجودی که تماس می‌گیرد یک دلبستگی ایمن را ایجاد کند. این دلبستگی ایمن دنیا را برای نوزاد قابل اتکا می‌سازد و این احساس را به نوزاد می‌دهد که در این دنیا، من دوست داشتنی و خواستنی هستم. اینگونه آن مغز دلبستگی ایمن که تشکیل دهنده محیط مثبت کودک است شکل گیرد.

تحقیقاتی که در نوزادان انجام شده، نشان می‌دهد که بچه‌ها چگونه از ابتدا به دنبال بوجود آوردن این ارتباط هستند و چقدر این ارتباط در لایه‌های عاطفی نوزاد خود را نشان می‌دهد. کودکان در روابطی که در طول دوره رشد با دیگران برقرار می‌کنند بسیار متأثر از الگوهای درونی شده پیروی می‌کنند. در کنار این رشد، نوزاد در سنین مختلف رفتار متفاوتی نشان می‌دهد پس این والدین هستند که باید خود را با این رفتار تطبیق دهند و به نوعی تغییر کنند. خیلی از والدین در سنین نوزادی، رفتار مناسب و پاسخ ده نشان می‌دهند ولی همین والدین در مرحله نوجوانی، نمی‌توانند با رفتار فرزند نوجوان خود کنار بیایند و در این مرحله است که آزارها و سوءرفتارها اتفاق می‌افتد.

دلبستگی ایمن بر اثر رشد بهینه حاصل می‌شود زمانی که پاسخ‌های مادر به نیازهای کودک، باعث می‌شود یک دنیای درونی عاطفی-روانی منسجمی در فرد شکل بگیرد. در این حالت، رشد کودک در مسیر حرکت به سمت مقاوم بودن در برابر محیط است حال آنکه وقتی این دلبستگی ایمن ایجاد نشود، رشد کودک بیشتر با آسیب‌پذیری او همراه است.

وقتی ما صحبت از سوءرفتار می‌کنیم بسته به سن کودک و نوع سوءرفتار، صحبت از بهم خوردن دنیای وجودی کودک از ابتدا می‌کنیم. مطالعات فراوانی شده که وقتی کودک در یک محیط خشونت‌آمیز بزرگ می‌شود، ساختارهای مغزی کودک به میزانی که برای کنش عادی نیاز است به طور بهینه رشد نمی‌کند. مطالعات مغزی که روی سی‌تی‌اسکن کودکان آزار دیده مژمن و گروه کنترل-نرمال انجام شده

نشان می‌دهد که پیچیدگی‌های نیمکره راست آنها به نسبت کودکان عادی کمتر رشد کرده است.

نیمکره راست مغز مسئول تنظیم عواطف است و بسیاری از سیستم‌های اولیه عاطفی انسان آزار دیده در این نیمکره رشد نمی‌کند. اینجا منظور از آزار تنها آزار مشهود فیزیکی و تنبیه و رفتارهای تحقیر کننده نیست بخشی از آزارهایی که اتفاق می‌افتد و کمتر مورد توجه است، مسئله «غفلت» است.

خطرات غفلت و نادیده گرفتن کودکان

خشونت ناشی از غافل شدن از نیازهای کودک، خیلی ظریف‌تر از خشونت فیزیکی است. این یک خشونت پنهان است. خشونتی که والدین آن امنیت فیزیکی کودک را مورد حمله قرار نمی‌دهند بلکه یک بخشی از نیاز عاطفی و روانی کودک را نمی‌بینند، نیاز کودک به اینکه نوازش شود، غذای مناسب داشته باشد، مورد توجه عاطفی قرار گیرند، ارضاء نمی‌شود. کودکانی که مورد غفلت قرار می‌گیرند کمتر با محیط درگیر می‌شوند، چون کسی چیزی را نمی‌بینند، اینجا خشونت علنی نیست که دیده شود. در سازمان‌های حفاظت از کودکان که در کشورهایی مثل آمریکا و کانادا فعال هستند، غفلت کمتر مورد بحث و توجه قرار دارد و گزارش می‌شود، مگر اینکه خیلی غفلت مشهودی باشد مثل کودکی که در زمستان با لباس تابستانی به مدرسه می‌رود. غفلت تاثیر متفاوتی از خشونت روی رشد روانی کودک دارد.

یکی از مواردی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که سوءرفتار علیه کودکان، آمار قابل توجهی را در برمی‌گیرد. مطالعات نشان می‌دهد در آمریکا حدود یک چهارم کودکان به طریقی با خشونت خانوادگی درگیر هستند. باید به این مسئله توجه داشت که سوءرفتار در بافت بزرگتری به نام خشونت خانگی اتفاق می‌افتد. موارد کمی داریم که خشونت تنها روی کودک اعمال شود بلکه خشونت در خانواده وجود دارد، مرد خشن است، زن خشن است. پس در روانشناسی سوءرفتار در خشونت خانگی طبقه‌بندی می‌شود.

پس بنا بر آنچه در بالا آمد سوءرفتار با اختلال مغزی همراه است یعنی رشد مغزی کودک را دچار اختلال می‌کند. وقتی کودکی مورد آزار قرار می‌گیرد احساس او به طور کلی مورد حمله واقع می‌شود. به همین دلیل وقتی با کودکان آزار دیده مصاحبه می‌شود حس مقصر بودن، احساس گناه داشتن، حس خود تقصیری در آنها مشهود است. یکی از دلایلی که بچه‌ها درگیر مساله بزهکاری می‌شوند همین حس خود تقصیری است که سبب می‌شود آنها حس ارزشمند بودن و خوب بودن را از گروههای بزهکار بگیرند.

تحقیقاتی در آمریکا نشان می‌دهد که ۱۵-۱۶ درصد افرادی که به عنوان مجرم دستگیر می‌شوند، مستقیماً مورد خشونت فیزیکی و کودک آزاری قرار داشته‌اند.

آزار و سوء رفتار علیه کودکان سبب می‌شود که حس داشتن نقص در کودک درونی شود. این درونی‌سازی باعث می‌شود که کودک ترجیح دهد بد باشد ولی با والدین خوب زندگی کند تا خوب باشد ولی با والدین بد زندگی کند، چون دومی قابل تحمل نیست و کار را برای کودک بسیار سخت می‌کند. پس باید این نکته را در نظر داشت که معمولا کودکان آزار دیده در نوجوانی با پدیده‌های همچون فرار از خانه، ضرب و شتم والدین و ... روبرو می‌شوند.

اما همه سوء رفتارها به رفتارهای برونی شونده همچون خشونت، اعتیاد و ... منجر نمی‌شود بلکه گاهی به شکل‌گیری اختلالات درونی شونده خود را نشان می‌دهد. درصد بالایی از کودکان افسرده، حدود ۳۵ درصد آنها، مستقیما مورد آزار قرار گرفته‌اند. در اثر آزار در اثر تجربه محیط خشن، از ابتدا یک سری سیستم‌های مغزی شکل نمی‌گیرد بلکه یک سیستم‌های مغزی «بیش فعال» می‌شود. یا به عبارت دیگر نوزاد اور اکتیو می‌شود انگار کل سیستم اعصاب در هورمون استرس که هورمونی است سمی، غوطه‌ور می‌شود و از شکل‌گیری نظام‌های مغزی لازم برای کنترل عواطف جلوگیری می‌کند.

علاوه بر این، مطالعات نشان داده که سوء رفتار در برخی کودکان خود را در اختلالات جسمی نشان داده است. کودک دچار بیماری جسمی خاصی می‌شود خصوصا وقتی سوء رفتار در سنین پایین‌تر اتفاق می‌افتد در سنینی که کودک قادر به بیان احساس خود و بیان تجارب خود نیست. در این کودکان اختلالات جسمی بیشتری مشاهده می‌شود.

متخصصان معتقدند سیستم قلبی و عروقی کودک تا ۴ سالگی بنا می‌شود، تا این سال، هر چه کودک در معرض محرک‌هایی همچون خشونت قرار داشته باشند، احتمال بروز اختلالات قلبی و عروقی در آنها بیشتر است یعنی محرکی همچون خشونت به مراتب آثار مخرب‌تری در شکل‌گیری سیستم قلبی و عروقی کودک در مقایسه با سایر محرک‌ها همچون سیگار و الکل دارد.

آزار جنسی در کودکان از دیگر عواملی است که اختلالات زیادی ایجاد می‌کند چرا که آزار جنسی مخفی‌تر است و کودکان کمتر مایل‌اند در مورد آن صحبت کنند. اختلالات جسمی ناشی از آزار جنسی به کرات اتفاق می‌افتد. اختلالاتی که علم پزشکی برای آن پاسخی ندارد ولی وقتی اعتماد حاصل و آنها از منظر روان‌شناختی معاینه می‌شوند ردی از آزار جنسی در آنها دیده می‌شود. برآورد سال ۲۰۰۸ از میزان هزینه‌هایی که خشونت خانگی برای کودکان در جامعه آمریکا ایجاد می‌کند بالغ بر ۱۲۴ میلیارد دلار در سال ارزیابی شده است. چرا که میزان درگیری افراد آزار دیده با سیستم قضایی و بهداشتی بسیار زیاد است.

باید توجه داشت که وقتی با آزار در خانواده و وقوع رفتارهای خشونت‌آمیز در خانواده مواجه هستیم، در حقیقت با سیستم انتقال تروما و صدمات عاطفی از یک نسل به نسل دیگر مواجه‌ایم. کودکانی که تجربه آزار دارند این تجربه را به دیگری منتقل می‌کنند و اینگونه است که اگر مداخله‌ای صورت نگیرد، ترومای ناشی از خشونت و غفلت از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود.

ضمن اینکه سیستم مغزی مسئولیت توانایی شناختی و مسئولیت توجه، حافظه را در انسان برعهده دارد وقتی سیستم مغزی دچار اختلال می‌شود، ما شاهد بیشترین غیبت کودکان در مدارس، ترک تحصیل و افت تحصیلی هستیم. اگر این کودکان مورد آزمایشات روانشناختی قرار گیرند، درصد بالایی از آنها با سوءرفتار دست به گریبان بوده‌اند.

سیستم مغزی با یک یا دوبار عصبانی شدن والدین دچار اختلال نمی‌شود بلکه اختلال مغزی ناشی از سوءرفتار مزمن علیه کودکان است. کودکی که در پروسه رشد با آزار مزمن درگیر است، دچار تروما می‌شود. پس تروما یک الگوی تکرار شونده در طول زمان است. در اینجا منظور از تروما در واقع تروماهای انباشتی است که در طول زمان مثل قطره‌آبی که به سنگی می‌خورد، بچه را می‌خورد. مثل بچه‌ای که آغوش گرمی از خانواده نمی‌گیرد و همیشه طرد می‌شود.

نکته دیگر در مورد بحث دلبستگی که باید به آن توجه کرد مساله اهمیت شکل‌گیری دلبستگی ایمن در کودکان است. ما در طول ۸۰-۷۰ سال گذشته رسیدیم به این واقعیت که نوزاد با یک سیستم دلبستگی به دنیا می‌آیند، سیستمی برگرفته از الگوهایی که باعث می‌شود کودک و مادر به هم بچسبند. این سیستم، همان دلبستگی است که باعث می‌شود آنها به هم وصل شوند. از این طریق نیاز عاطفی و جسمی بچه ارضاء می‌شود. بچه‌ای که این سیستم را دریافت کند دلبستگی ایمن را پیدا کرده و به او کمک می‌کند تا برود دنیا را کشف کند و یک فرد ایمن بزرگسال شود، بتواند با دیگران ارتباط برقرار سازد، خانواده تشکیل دهد و خود را در جامعه بالا بکشد اما وقتی این دلبستگی شکل نمی‌گیرد، باعث شود که یک دلبستگی آشفته‌وار در وجود کودک شکل گیرد. دلبستگی آشفته‌ای که بعدها باعث می‌شود، این افراد، در ایجاد روابط عاطفی و اجتماعی دچار

اختلال شوند. در این افراد ما بالا بودن نرخ خشونت خانوادگی، نرخ طلاق و مشکلات متعددی را می‌بینیم. در واقع آنها قربانی یک چرخه‌ای از مشکلات مختلف خواهند بود که ریشه آن در نیافتن یک دلبستگی ایمن در محیط خانواده است.



پاییز ۱۴۰۰